

آدمهای شاد را سینه دیوار باید گذاشت. فکر نکن که شادی، مطابق سیره نبوی نیست. در «دعائم الاسلام» نوشته است: روزی پیامبر از کنار گروهی از زنگیان که مشغول طبالی و آواز خوانی بودند می گذشت. آنان با دیدن پیامبر ساکت شدند. پیامبر فرمود: «به کارتان ادامه دهید تا یهودیان بدانند که در دین ما آسانی و آسایش است.»

امام پنجم فرموده است که: روزی پیامبر از محله بنی زریق عبور می کرد. صدای موسیقی شنید. فرمود: چه خبر است؟ «گفتند: ای رسول خدا فلانی از دواج کرده. پیامبر فرمود: «پس دینش کامل شده است. این از دواج است نه زنا. از دواج نباید مخفیانه باشد. باید دودی به آسمان برود یا صدای دایره بی بلند شود. فرق زنا و نکاح به نواختن دایره است.»

آن خطیب باز هم ادامه داد. جوانک تفنگ به دست داشت شاخ درمی آورد. فرماندهش به او گفته بود: هر کس هلهله کند خوش حلال است!

خطیب گفت: شب عروسی علی (ع) با فاطمه (ع) پیامبر (ص) صدای دایره شنید. پرسید: این چیست؟ ام سلمه گفت: ای رسول خدا این اسماء بنت عمیس است که دایره می نوازد و با این کار می خواهد فاطمه را شاد نگه دارد که مبادا احساس بی مادری کند. پیامبر دستش را به سوی آسمان بلند کرد و فرمود: خدایا همانطور که اسماء دخترم را خوشحال کرد در قلب او شادی افروز.

خطیب مثال دیگری زد. کشتی های جوان تفنگ به دست غرق شده بود: رسول خدا وارد مدینه شد. موج شادی مدینه را فراگرفت. مردان و زنان انصار به استقبال آمده بودند. هر کدام می گفتند به منزل ما بیایید. پیامبر فرمود: شتر را به حال خود واگذارید. شتر بر در خانه ای ایوب زانو زد. دختران طایفه «بنی نجار» در حالی که دف می نواختند از منزل خارج شدند و این شعر را می سرودند: نحن جوار من بنی النجار / یا حبذا محمد من جار (ما دختران بنی نجاریم - محمد چه همسایه خوبی است)

خطیب گفت: هنگام از دواج رسول خدا با حضرت خدیجه هم، زنان می زدند و می خواندند. سپس بانوان دایره هایی آوردند و آن را برای خدیجه می نواختند.

در دل جوان چروکپوش، قطاری رد می شد. دلش پراز مه و تگرگ بود. به یاد آورد که چقدر آسان به دستهایی دستبند زده است که جرمشان فقط حمل یک «دایره» بود. به گمانم چشمانش از غفلت پر شد.

لبو فروش چه صدایی داشت. کوچه را روی سرش برداشته بود و می خواند: آهای لبو. آهای لبو. مثل قند شیرین. در یکی از خانه ها یک «مرد سینه سنگی» گوشه اش را گرفته بود. شاکو بود. آمد توی کوچه داد زد: تو چرا غنا می خوانی برادر؟

لبو فروش گفت: غنا؟! یعنی چه؟ من لبو می فروشم. یک روحانی که از آنجای گذشت، بعدها مقاله ای درباره این خاطره و «غناي حرام» نوشت. او در مدح موسیقی انسانی سخنانی گفت اما «بچه های خسونت» او را «آخوند سوسول» نام گذاشتند! عجب زمانه ای.

جوان چروکپوش که بعدها سفیدپوش شد به خطیب نقل کرد که به موسم سیاهپوشی روزی به مجلس عروسی یورش برد که زنان جدا و مردان جدا به سادگی کف می زدند و هلهله می کردند، کودکان می رقصیدند و زنان برای آنها دست می زدند. مجلس مختلط نبود. گفته بود دستها بالا! گلنگدن را کشیده بود. رنگها زعفرانی شده بود. قشقرقی برپا بود که آدم سگس را نمی شناخت و سگ، آدمش را. دستبندی بود و مینی بوسی. کودکان می گریستند. پیران می لرزیدند. فقط دایره ای بود و دفی. پاسگاه پر شده بود. محبوسان موقتی فقط به آهی و نفرینی دسترسی داشتند: «چند وقت بعدها وقتی کتاب مراجع را باز کردم دیدم چه آش شوری بودم. چه آناش بیست چشم بسته بی!»

«رقص و دست زدن مرد در میان مردان و زن در میان زنان (بدون اختلاط) در مناسبت های شادی، اگر مفسده انگیز نباشد بی اشکال است. (آیات عظام: خوئی، میرزا جواد تبریزی، فاضل لنکرانی، یوسف صانعی، حسین نوری همدانی، سید محمد حسین فضل الله، صالحی مازندرانی و...)»

«بچه ها تکلیف ندارند و دست زدن خانم ها در مجلس عروسی اشکال ندارد» (امام و گلپایگانی)

«من برای کودکان تکلیف قایل بودم! عروسی به هم خورد. دختری بیوه شد. سینه بی را ستم فراگرفت.»

و آخرین استفتایی که خواندم همین بود که:

«اگر مجلس عقد و عروسی با هم باشد آیا جایز است که خانم ها در صورتی که نامحرم صدای آنان را نشنود آواز بخوانند؟»

جواب: اشکال ندارد (امام - استفتاء)

و برآیم راهی گشوده شد. یکروز کتابی از آیت الله «ملانظر علی طالقانی» خواندم و تکان خوردم. از دیدگاه او و بعضی از فقها «رقص، هلهله و حوصه عربی (لی لی لی) جایز می باشد» حالا من باید از خیلی ها حلالیت می طلبیدم. طلبیدم و خالی شدم.

□□□

رقص در یک نگاه اسطوره ای، از رابطه انسان با طبیعت، جامعه، آینده و خدایان سخن می گوید.

یک رقص شناس ایرانی به نقل از «روح های تسخیر شده» می گوید: «انسان با مشاهده همه ارکان عالم که در سیر و حرکتی موزون است معانی و تعاریف خاصی از آن نموده است. حرکات جزرومد، حرکت ستارگان و اجرام آسمانی و ابرو بادها نشان از جهان شمولی حرکات دارد.»

در فرهنگ هندی حرکات اعضای بدن «شیوا» - خدای رقص - همان حرکت کیهانی



است. رقص شیوا اعمال الهی پنج گانه را به نمایش می گذارد:

- ۱- خلق مستمر جهان: از ریتم این رقص، کائنات آفریده می شود و گسترش می یابد.
- ۲- حفظ و حراست جهان: نظم حرکات جاودانی کیهان را این رقص پایدار می دارد.
- ۳- تخریب و فناي جهان: فساد در اشکال مختلف جهان حادث می شود.
- ۴- تجسد و تناسخ: رقص شیوا، سیر مدام حیات را از شکل محدود به شکلی نو بیان می کند.

۵- رستگاری ابدی: با این رقص است که بشر بر نقش خویش در قلمرو ابدیت آگاه می شود. در مذهب هند، رقص مذهبی این معنا را تشریح می کند که جسم نیز می تواند مقدس باشد. رقص آفریقایی ها نیز دارای آداب و رسوم خاصی است. رقصان هنگام رقص، صورتکهایی به چهره می زنند و پرهایی روی کلاه خود نصب می کنند به این معنا که نیرویی فوق طبیعت، از طریق کار و جنبش و حرکات گروهی تولید می شود و به این وسیله، بشر خود را به طبیعت پیوند می زند.

در رقص اقوام و ملل، اشتراک عاطفی انسانها مطرح است. آنها می گویند: رقص به انسان مفاهیمی را القا می کند که در قالب بیان نمی گنجد و مثل اسطوره، نمادی از عوالم والاتر از واقعیات روزمره است.

رقص در قبایل ابتدایی حاکی از نوعی درک اجتماعی بود. مثل انواع رقص های سرخپوستی. مثلاً «رقص جنگ» نوعی ستایش و تضرع برای پیروزی بود. «رقص نردبام» رقصی بود که ساحران برای دفع ارواح پلید انجام می دادند و «رقص امید» برای استعانت خدایان جهت توفیق در کشاورزی و صید و شکار صورت می گرفت.

«روژه گارودی» یک جمله حیاتی بر زبان می آورد. او می گوید: «رقص در ابتدای قرن بیستم به صورت یک هنر تزئینی درآمد. هنری عاری از هر جلوه و کسوت انسانی. و چنین شد که برخی از روحانیون مسیحی مانند قدیس آگوستینوس، رقص را سفاهتی شهوانی و عمل شیطان رجیم توصیف کردند و خداپاوران به این نتیجه رسیدند که رقص پس از هنر رنسانس، در جهت اشباع منافع مادی و حیوانی توازن یافته است.»

جوان چروکپوش که زمانی کودکان رقصان را با نعره هایش ترسانده بود بعدها با خواندن مطالبی درباره «شرع و شادی» روی این جملات مکث عمیقی کرد که رقص کودک حالت اختیاری ندارد و غیرارادی است. در واقع بروز حالت شادی درونی اوست. آهنگ یا اشعار شاد سیستم عصبی کودک را متناسب با ریتم به واکنش موزون فرا می خواند. او حتی روایاتی را مرور کرد که در آنها نوشته شده بود «فاطمه (س) پسرش

امام حسن (ع) را می رقصاند و برایش این شعر را می خواند:

اشبه اباک یا حسن - واخلع عن الحق الرسن

(ای حسن شبیه پدرت باش و ریسمان را از گردن حق درآور).

ام سلمه هنگام تربیت و مراقبت از امام حسن (ع) می خواند:

بأبی ابن علی - انت بالخیر ملی

(پسر علی، قسم به پدرم تو آکنده از خیری)

و پیامبری مهربان برای امام حسین می خواند: